



## The Unity of Thinking and Being in the Mythological Teachings of Hermes and its Relationship with the Idea of Departing from Subjectivism in Heidegger's Thought

Farhad Nateghi<sup>1\*</sup>, Bijan Abdolkarimi<sup>2</sup>

1 PhD Student, Department of Philosophy, Science & Research Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran.

2 Associated Professor, Department of Philosophy, North Tehran Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran.

### Article Info ABSTRACT

**Article type:**  
**Research**  
**Article**

**Received:**  
2024/12/04  
**Accepted:**  
2024/12/28

Heidegger considers the history of philosophy as the history of the development of metaphysical subjectivism, so the end of philosophy is the perfection of metaphysics. He wants to break away from metaphysical subjectivism. The purpose of this article is to remove the answer to the question of whether there is a relationship between Hermetic ideas and Heidegger's thought. I mean by Hermetic ideas as the unity of thinking and Being, or a non-dualistic view, different from subject-object one, between man and the world, and whether these ideas can help us break away from metaphysics. In the teachings of Hermes, the fate of philosophy is predicted as going to destruction. Hermes has spoken about the unity of thought and the universe, he has given man, a prestigious position on the level of the gods, whose duty is to protect the world and complete creation. Heidegger considers thinking and Being in unity and considers the truth of man to be part of Being that should be the guardian of the truth of Being with his existence. In this regard, Hermes and Heidegger have spoken of two types of consciousness, namely "Nous" and "Logos", and they try to defend Nous against the dominance of Logos.

**Keywords:** Hermes, Heidegger, Nous, Logos, Thinking, Being.

**Cite this article:** Nateghi, Farhad & Abdolkarimi, Bijan (2024). The Unity of Thinking and Being in the Mythological Teachings of Hermes and its Relationship with the Idea of Departing from Subjectivism in Heidegger's Thought. *The Quarterly Journal of Western Philosophy*. Vol. 3, No. 4, pp. 95-112.

DOI: 10.30479/wp.2025.21264.

© The Author(s).

**Publisher:** Imam Khomeini International University



\* Corresponding Author; E-mail: [abdolkarimi12@gmail.com](mailto:abdolkarimi12@gmail.com)

## وحدت تفکر و وجود در تعالیم اساطیری هرمس و نسبت آن با ایده گسست از سوپژکتیویسم در افکار هایدگر

فرهاد ناطقی<sup>۱</sup>، بیژن عبدالکریمی<sup>۲\*</sup>

۱ دانشجوی دکتری فلسفه، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

۲ دانشیار گروه فلسفه، واحد تهران شمال، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

### اطلاعات مقاله چکیده

**نوع مقاله:** مقاله پژوهشی

هایدگر از تاریخ فلسفه به عنوان تاریخ بسط سوپژکتیویسم متافیزیکی یاد نموده است، بنابراین، از نظر وی پایان فلسفه، کمال متافیزیک و نهایت ثنویت سوپژه-ماژزه است. او خواهان گسست از سوپژکتیویسم و نیل به نوعی از تفکر غیرمتافیزیکی است. قصد مقاله پیش رو یافتن پاسخی به این پرسش است که آیا رابطه‌ای میان اندیشه‌های هرمسی به معنای وحدت تفکر و هستی، یا به عبارت دیگر، تلقی غیرثنوی (سوپژه-ماژزه)، متمایز از ثنویت سوپژه-ماژزه، میان انسان و جهان-با اندیشه هایدگر وجود دارد؟ آیا این اندیشه‌ها می‌توانند ما را در گسست از متافیزیک یاری رسانند؟ در تعالیم هرمس، سرنوشت فلسفه، به منزله عزیمت به بی‌راهه و تباهی، پیش‌بینی شده است. متون هرمسی در مورد وحدت اندیشه و جهان هستی سخن گفته و برای انسان، به عنوان آینه کیهان، مقامی شامخ در حد خدایان قائل شده‌اند که وظیفه‌اش نگاهبانی از جهان و تکمیل آفرینش است. هایدگر نیز با تأثیر از اساطیر و متفکران یونان باستان، تفکر و وجود را در وحدت دانسته و حقیقت انسان را نقشی از هستی می‌داند که باید با آگریستانس خویش، نگاهبان حقیقت هستی گردد. در این راستا، هرمس و هایدگر از دو نوع آگاهی، «نوس» و «لوگوس»، سخن گفته‌اند و می‌کوشند از نوس در برابر سیطره لوگوس دفاع نمایند.

**کلمات کلیدی:** هرمس، هایدگر، نوس، لوگوس، تفکر، وجود.

**استناد:** ناطقی، فرهاد؛ عبدالکریمی، بیژن (۱۴۰۳). «وحدت تفکر و وجود در تعالیم اساطیری هرمس و نسبت آن با ایده گسست از سوپژکتیویسم در افکار هایدگر». *فصلنامه علمی فلسفه غرب*. سال سوم، شماره چهارم (پیاپی ۱۲)، ص ۹۵-۱۱۲.

DOI: 10.30479/wp.2025.21264.1131



ناشر: دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره) حق مؤلف © نویسندگان.

## مقدمه

هرمس، نه تنها یکی از مهم‌ترین اساطیر یونان باستان است، بلکه یکی از معروف‌ترین اسطوره‌ها در بسیاری از فرهنگ‌ها و دیگر ملل جهان و به اصطلاح، یکی از اسطوره‌های موازی (parallel myths) است. در تعالیم اسطوره‌ای هرمس، نکاتی به چشم می‌خورد که بیان‌گر وحدت اندیشه و وجود است. اما اندیشه‌ای که در تعالیم او دیده می‌شود با آنچه که در دوران مدرن تحت عنوان اندیشه و تفکر رایج از آن یاد می‌شود، متفاوت است. با وجود این، میان اندیشه‌های اسطوره‌ای او و تفکرات فلسفی هایدگر مشابهت‌ها و همدلی‌های جالب توجهی وجود دارد. هرمس از عقل و کلام به‌عنوان «نوس» و «لوگوس» سخن گفته است. با توجه به بنیادهای حکمی تعالیم هرمسی، از وحدت «نوس» و «لوگوس» به وحدت انسان و جهان، یا به‌دیگر سخن، وحدت اندیشه و هستی تعبیر می‌شود.

بر وفق اندیشه هایدگر، امروز، بشر متافیزیکی، مواجه با دوگانه‌باوری (dualism) سوپژه‌ابژه یا همان سوپژکتیویسم متافیزیکی و در اصل، تقابل میان تفکر به‌عنوان شناخت، از یک سو و جهان، از سوی دیگر است. اما هایدگر با توجه به اساطیر و نیز اندیشه‌های یونان باستان، به نقد بنیادین این مواجهه پرداخته، نه تنها این ثنویت را برنمی‌تابد، بلکه به‌نوعی به وحدت میان اندیشه و هستی معتقد است. آن چیزی که هایدگر را از دیگر اندیشمندان هم‌عصر خویش، متمایز می‌نماید، رویکرد او به هستی و شیوه‌ای از تفکر است که از آن به‌عنوان «تفکر متأملانه» (meditative thinking) در مقابل «تفکر محاسبه‌گر» (calculative thinking) یاد می‌کند. تفکر متأملانه هایدگر به ویژگی‌های مندرج در تعالیم هرمس نزدیک است.

## هرمس

هرمس به مصری، تات یا تحوت (Thoth) خوانده شده و رومیان او را مرکور (Mercury) می‌نامیدند. یونانیان او را هرمس سه بار بزرگوار یا مثلث‌العظمه (Thrice greatest Hermes) یا Terismegistos ملقب نموده‌اند؛ از این روی که هم پیامبر، هم حکیم و هم پادشاه بوده و نشانه میزان اهمیت و توجهی است که به این خدای اسطوره‌ای داشته‌اند (امیری، ۱۳۹۱: ۳۰-۳۱).

نخستین عظمت هرمس، پیامبری است. او به‌عنوان پیک خدایان و پیام‌آور از سوی آنان برای انسان معرفی شده است. در فرهنگ یونانی، این ویژگی حتی در مورد شاعران نیز صدق می‌کرد، یعنی آنان شاعران را کسانی می‌دانستند که سخن از غیب یا قدس می‌آوردند. واژه prophet در زبان‌های اروپایی، از جمله انگلیسی، هم به‌معنای پیامبر و هم به‌معنای پیش‌گو و غیب‌گو است. در زبان یونانی باستان، prophetes به‌معنای پیامبر و پیش‌گو، از دو بخش pro به معنی قبل و از پیش و phemis به‌معنای سخن‌گفتن و نیز pheme یعنی ندای غیبی و ندای آسمانی و ملکوتی تشکیل شده است (Liddell and Scott, 1883: 1269, 1332, 1664-1665).

دومین عظمت هرمس، مربوط به حکمت بود، زیرا یونانیان تحت تأثیر تعالیم مصریان، هرمس را

آورنده حکمت، یعنی بنیان‌های فلسفه و عرفان می‌دانستند، اما تعالیم هرمس نوعی اندیشه باستانی و پیشامنتقی است. نوشته‌های کهن منسوب به هرمس، معروف به هرمتیکا، متونی است آمیخته با علوم غریبه و تنجیم (Astrology)، که اصالت آن در قرن هفده میلادی به شدت زیر سوال رفت و به فراموشی سپرده شد، اما در سال ۱۹۴۵ میلادی نسخه‌ای از آن که در فصولی به نام کورپوس هرمتیکوم (Corpus Hermeticum)، اسکلیپوس (Asclepius) و استوبائوس (Stobaeus) مشهور شد. در میان آثار مفقوده گنوسی‌ها در محلی معروف به نجع حمادی (Nag Hammadi) کشف شد که اصالت متون هرمسی را تأیید می‌نمود (فرک و گندی، ۱۳۸۴: ۳۵ و ۴۴).

دانگن می‌گوید تفکر اسطوره‌ای در آثار هرمس با تفکر عقلایی (Rational thought) متفاوت است و از آن به عنوان تفکر پیش‌عقلایی (Pre-rational) و پیشامنتقی (Proto-rational) یاد کرده که نوعی تفکر در دوران باستانی و پیش از یونان است و ریشه در مصر باستان دارد (Dungen, 2010: 27). سومین ویژگی یا عظمت هرمس، پادشاهی است و در آن نوعی حکمت نهفته است که به اصطلاح امروزی، بیانگر اندیشه سیاسی است و در این اندیشه، مفاهیم مهمی مثل پاسداری از حریم انسان‌ها و حقوق دیگر مخلوقات و عدالت، نهفته است.

### انسان به منزله موجودی هرمنوتیکی

همان‌گونه که هرمس پیام‌آور خدایان بود، هایدگر معتقد است انسان (دازاین) نیز پیام‌آور هستی است. سنت هرمنوتیکی، روش تأویل هستی از طریق زبان است و این زبان عموماً شعر است. معنی نام هرمس را افلاطون، از زبان سقراط، این‌گونه بیان نموده است:

نام هرمس گمان می‌کنم نمودار سخن گفتن و ترجمه کردن و پیامبری و دزدی و مغلطه و سوداگری باشد. چنانکه میدانی، سخنوری و زبان‌آوری هسته مرکزی همه آن کارهاست. از دو جزء نام او یکی، چنانکه گفتم، به معنی سخن گفتن است و دیگری به قول هومر، به معنی اندیشیدن. قانون‌گذار، با توجه به اینکه آن خدا سخن گفتن و اندیشیدن را آفریده... به ما دستور داده است او را «آی‌ره‌مس» بخوانیم. ولی بعدها آن نام را برای اینکه زیباتر کنند، دگرگون ساخته و به صورت هرمس در آورده‌اند. (افلاطون، ۱۳۸۰: ۲ / ۷۲۰)

هایدگر روش خود در پژوهش‌های فلسفی‌اش را پدیدارشناسی اگزیستانسیال و تحلیل هستی‌شناسانه خود را هرمنوتیک می‌نامید. به نظر می‌رسد موضوع هرمنوتیک به نحوی شباهت‌های ظاهری میان اندیشه‌های هایدگر از یک‌سو و بنیان‌های تعالیم هرمس، از سوی دیگر، را روشن کند.

ریشه واژه هرمنوتیک (hermeneutics) در فعل یونانی هرمنوین (hermeneuein) به معنای تأویل کردن و اسم هرمنیا (hermeneia) یعنی تأویل، نهفته است که ریشه‌ای مشترک به نام هرمس دارد. هایدگر، فلسفه را نیز تأویل می‌انگاشت و آن را به منزله علم هرمنوتیک می‌دانست؛ هرمنوتیک با هرمس و متون هرمنوتیک پیوند دارد. هرمنوین، امری است که پیام را می‌رساند. هر آنچه به شرح درمی‌آید، می‌تواند تبدیل به پیام شود. این‌گونه آشکار کردن همان چیزی است که از طریق شاعران گفته شده است؛ کسانی که از نظر سقراط، پیام‌آوران خدایان‌اند (پالمر، ۱۳۸۷: ۱۹-۲۰).

هایدگر معتقد است انسان در سنتی هرمنوتیکی، مقام دارد و در این سنت، آدمی پیام‌آور و زبان هستی است. انسان در سخن گفتن هستی را تأویل می‌کند. در سخنانی که شاعر یا متفکری بزرگ گفته است، در متن خود، باز بسیاری از چیزها همچنان مستور و ناگفته باقی می‌ماند. پس گفتگوی متفکرانه با متن، خود به افشای بیشتر می‌انجامد (همان: ۱۶۵).

#### پیش‌گویی هرمس در مورد سرنوشت فلسفه

هرمس قرن‌ها پیش از میلاد مسیح، پیش‌گویی کرده بود که انسان‌ها از فلسفه ناب که در اصل مجاهدت و تلاشی معنوی در راستای کسب معرفت، برای نایل شدن به حقیقت است، رویگردان شده و به بیراهه خواهند رفت. امر قدسی خاموش گشته و خدایان زمین را ترک گفته و اخلاق و معنویت سقوط خواهد کرد؛ پیش‌گویی‌ای که شباهتی عجیب با روزگار امروز بشر دارد:

فلسفه ناب، مجاهدتی روحانی است،

از راه تأمل ثابت،

برای حصول معرفت حقیقی

درباره «خداوند»<sup>\*</sup>، خدای واحد

اما اینک از آینده خواهیم گفت،

روزگارانی خواهد آمد

که دیگر کسی جویای فلسفه نباشد

با ثبات قدم خویش

با صفای قلب خویش.

با اکراه

و با خوی نامصفانه

خواهند کوشید تا مانع آدمیان در کشف

<sup>\*</sup> در متن اصلی به جای خداوند از واژه «آتوم» استفاده شده است (Freke and Gandy 1997: 27-28).

مواهب پر ارزش جاودانگی شوند.  
فلسفه غامض خواهد شد،  
دشوار خواهد شد درک آن.  
تباه خواهد شد  
با تأملات بی اساس  
و گرفتار خواهد شد در  
دام علوم سردرگم  
همچون حساب، موسیقی و هندسه.  
... ولی من پیش بینی می کنم که در روزگار آینده،  
عقل های فطن  
عقول آدمیان را به بیراهه خواهند کشید  
و آنان را از فلسفه ناب روگردان کرده،  
خواهند آموخت که  
نیایش مقدس ما بی حاصل است...  
... ولی خدایان زمین را رها کرده  
و باز به آسمان باز خواهند گشت،...  
... هر صدای مقدس خاموش خواهد شد.  
تاریکی بر نور چیره خواهد شد.  
هیچ چشمی به آسمان نظاره نخواهد کرد.  
پاکی را بلاهت خواهند دید،  
و به ناپاکی مانند خرد، افتخار خواهند کرد.  
دیوانه را دلیر خواهند پنداشت  
ناپسند را چون نیک احترام خواهند کرد... (فرک و گندی، ۱۳۸۴: ۵۶-۵۱).

در دوران مدرن، حقانیت دانش و معرفت بشری بر بنیان ریاضیات و استدلال های منطق ریاضی گذارده شده است. ریاضیات، همه چیز را از پیش تعیین می کند یا به اصطلاح، یقینی است؛ بدین نحو که جهان بر مبنای قوانین ریاضی که منطبق بر قوانین طبیعت است، عمل می کند و تنها روش ریاضیاتی است که می تواند قوانین حاکم بر جهان و طبیعت را از قبل پیش بینی نماید.  
ریاضیات برگرفته از واژه یونانی ماته‌ما (Mathema) به معنی یک درس یا آنچه که آموخته شده، است و هم‌ریشه با ماته‌ماتیکوس (Mathematicos) به معنای تمایل و علاقه به یادگیری است (Liddell et al.,

391 (1940). در زبان یونانی باستان، معادل علم حساب امروزی، واژه لوگیموس (Logismos)، یعنی حساب و محاسبه به کار می‌رفت و لوگستیس (Logistis) به معنای معلم حساب، حسابگر و محاسب بود. واژه آریتمیکا خویشاوند واژه آریتموس (Arithmos) و آریتمه‌ما (Arithmemata) به معنای عدد و شماره بوده است (Ibid: 102 & 386).

ریاضیات و مفاهیم آن به قدری نزد فیثاغوریان به معرفتی یقینی تبدیل شده بود که به یک مکتب فکری تبدیل گشت. تعالیم ریاضی جنبه رازورانه و عرفانی به خود گرفت و چون شامل علم اختربینی و ستاره‌شناسی نیز می‌شد، رموز اعداد و بنیادهای از پیش تعیین‌کننده آن به پیش‌گویی و طالع‌بینی نیز منجر شده بود. یحتمل، ویژگی ریاضی به دوران معاصر نیز راه یافته و نتایج ریاضی در علوم، خصلتی از پیش تعیین شده و یقینی یافته است؛ چنانکه دکارت بر حسب همین خصلت یقینی ریاضی، یقین فلسفی خود را بنیان نهاد که منجر به کوژیتو و تحکیم دوآلیسم سوژه‌ایزه گردید. با ورود ریاضیات به اندیشه فلسفی، یکی از شالوده‌های مهم لوگوس‌باوری در تاریخ فلسفه غرب، یا بر اساس نظر هایدگر، تاریخ متافیزیک، بنا نهاده شد.

فیثاغوریان اعضای مکتب خود را به دو گروه تقسیم کردند؛ سماعان (Accousmaticos) یا کسانی که در طریقت دینی خود صرفاً به مناسک و جنبه‌های اعتقادی اهمیت می‌دادند، و تعلیمیان یا ماته‌ماتیکوس، یعنی کسانی که به یادگیری و توسعه و تکمیل علمی ریاضیات تمایل داشتند؛ رویکردی که در مکتب افلاطون مورد توجه قرار گرفت و از مبادی فلسفه شد (بریه، ۱۳۷۴: ۹۴-۹۳).

مفاهیم ریاضیات، یعنی آموخته و از پیش دانستن و حساب و محاسبه، برگرفته از واژه لوگوس است. تعالیم ریاضی، از طریق انجمن‌های سری فیثاغوری، به اندیشه‌های فلسفی دیگر متفکران، از جمله افلاطون راه یافت و بذره‌های سوژکتیویسم متافیزیکی غرب یا همان مفهوم «لوگوس‌باوری» در اندیشه بشری، کاشته شد.

لازم به ذکر است که واژه لوگوس در اندیشه‌های اساطیری و نزد متفکران پیشاسقراطی، به معنای ندای هستی و کلام هستی بود و آدمی را به استماع خود دعوت می‌کرد تا به قرب هستی نائل شود. هایدگر نیز از لوگوس معنایی شبیه به اندیشه‌های اسطوره‌ای ارائه نموده و این واژه را به نیوشا بودن در مقابل هستی تعبیر نموده است. هایدگر با تشبث به هراکلیتوس، معتقد است نیوشا بودن به لوگوس، حضور یافتن نسبت به هستی است (پروتی، ۱۳۷۹: ۱۰۴). هایدگر، لوگوس را از لگین (Legein)، به معنای شنیدن و گوش فرا دادن می‌داند (Dreyfus & Wrathall, 2005: 123 & 127).

به نظر می‌رسد لوگوس به تدریج و در طول تاریخ فلسفه، خصلت کلامی و معنوی خود را از دست داده و به بنیان‌های منطقی (لوگوس لوزیک) که به ریاضیات نیز قابل تحویل است، یعنی گزاره و حکم، تبدیل شده است. از نظر هایدگر، دانش خودبنیاد توسط ریاضیات، امر شناخت‌پذیر را بر گزاره‌های اولیه‌ای بنیان نهاد که خود نیازمند هیچ بنیانی نیستند (ویس، ۱۳۹۷: ۱۶۳).

در متون هرمسی، قرن‌ها پیش از میلاد مسیح، پیش‌گویی شده بود که انسان‌ها از فلسفه ناب که در اصل مجاهدت و تلاشی معنوی برای کسب معرفت به‌منظور نایل شدن به حقیقت است، رویگردان شده و به بیراهه خواهند رفت. دیگر کسی جوای فلسفه نخواهد بود و فلسفه غامض و اسیر افکاری بی‌اساس خواهد گشت و به علوم سردرگم، همچون حساب و هندسه و موسیقی (که خود گرایشی در ریاضیات محسوب می‌شد)، تنزل خواهد یافت. هایدگر نیز از پایان فلسفه سخن گفته است. به‌رغم فضای اسطوره‌ای که بر اندیشه‌های هرمسی حاکم است، شباهت‌هایی میان افکار فلسفی هایدگر و سخنان اسطوره‌ای هرمس وجود دارد. هایدگر پایان را به‌عنوان کمال می‌داند و کمال فلسفه را به‌معنای متافیزیک، یعنی همان واقعه‌ای که در دوران مدرن اتفاق افتاده است. پیدایی علوم جدید که بنیان آن بر مبنای ریاضیات و اکسیوم‌هایش شکل گرفته است و سایبرنیتیک (Cybernetic)، نهایت این بنیان‌هاست.

هایدگر در *پایان فلسفه و وظیفه تفکر*، فلسفه را همان متافیزیک می‌داند که به موجودات من حیث هی، توسط شیوه تفکر بازنمایی، می‌اندیشد. بنابراین، از آن هنگام که فلسفه آغازیدن گرفت، هستی‌هستندگان، خود را به‌عنوان یک بنیان (آرچه؛ Arche)، نشان داده است. پایان هر چیز به‌معنای منفی آن، یعنی توقف محض یا فقدان تداوم آن، یا ضعف و کاستی آن، تلقی می‌گردد، اما درست برعکس، مقصود از پایان فلسفه به‌معنای کمال متافیزیک است (Heidegger, 1993: 432).

معنای قدیم واژه «پایان»، مرتبه و جایگاه بوده است. پس پایان فلسفه، مرتبه و جایگاهی است که کل تاریخ فلسفه، حد اعلای امکان‌ش را گردآورده است. کمال فلسفه در اصل، دقیقاً همان دستاوردی است که خود فلسفه گشود و در عین حال، منتج به جدایی علوم از فلسفه شد. رشد علوم در قلمرو هستندگان، همچنان جریان دارد و لازمهٔ اتمام یافتن و کامل‌شدن فلسفه است (Ibid: 433). به زودی برای این علوم یا همان تجربهٔ تکنولوژیک، احکام و قوانینی توسط یک دانش بنیادین نوین به‌نام سایبرنیتیک تعیین می‌گردد، زیرا این دانش نظریهٔ تنظیم امکان برنامه‌ریزی و ترتیب کارهای انسان است. این دانش زبان را به ابزاری برای تبادل اخبار و هنرها را به‌وسیله‌ای تنظیم شده برای نظم بخشیدن به اطلاعات، تبدیل می‌نماید (Ibid: 434).

تمامی علوم مربوط به کامپیوتر و سیستم‌های اطلاعاتی، که مدرن‌ترین دانش تکنولوژیک عصر حاضر است، بر مبنای هوش ریاضیاتی بنا شده، که خود مبین همان مفهوم «لوگوس‌باوری» در فلسفه و علم جدید است. این مفهوم با توجه به معنای نهفته در بطن واژه آرچه، اساساً سلطه‌گری و حکم‌رانی سوژه را تداعی می‌کند؛ واژه آرچه در زبان یونانی به دو معنای آغاز و سلطه آمده است (ریتر و همکاران، ۱۳۹۱: ۴).

دانش بشری در روزگار حاضر توانسته ریاضیات را به‌مثابه یک هوش، یا به‌عبارت بهتر، عقل محاسبه‌گر، در آورد و در ماشین قرار دهد. این عقل محاسبه‌گر ماشین یا «هوش مصنوعی»، در محاسبه و پردازش اطلاعات، قدرت و سرعت به مراتب بالاتری نسبت به انسان دارد. رسیدن به این جایگاه، نهایت



لوگوس‌باوری و لوگوس‌محوری است و بنیان آن سلطه‌گری و حکمرانی است که ظاهراً به یاری سوپژه و به منظور شکار ابژه آمده است.

سایبرنتیک ریشه در واژه یونانی kubernetike دارد که مشتق از لفظ kubernan به معنی فن حکومت یا رهبری اراده است؛ آنچه بعدها به عنوان بخشی از علم سیاست تلقی گردید. اما مهم‌ترین مفهوم آن در دوران مدرن، عبارت است از مجموعه نظریات و تحقیقات در مورد پیوند میان اجزاء زنده و اجزاء ماشین. این تعبیر امروزه به فونونی اطلاق می‌شود که به واسطه آنها می‌توان ماشین‌هایی تولید کرد که مانند انسان، خودبه‌خود اعمالی را انجام دهند و آن را زیر نظر می‌گیرد (صلیبا، ۱۳۹۳: ۴۰۳).

دانش جدید یا همان علوم تجربی، از نظر هایدگر پوزیتیویست و مبتنی بر بنیان‌های سوپژکتیویسم است؛ بنیان‌هایی که آکسیوم‌های خود را از ریاضیات، یعنی اوج تفکر حسابگرانه، می‌گیرد. از دید هایدگر، علوم تجربی مبتنی بر ریاضیات، دانشی است از خویش مطمئن. علم جدید بر اساس ریاضیات، شیئیت شیء را به عنوان چیزی تعین می‌بخشد که می‌بایست از پیش به صورت ماتقدم، به مثابه ابژه‌ای تعیین گردد که سوپژه بازنمایی نموده است (ویس، ۱۳۹۷: ۲۱۹ و ۲۲۰). از نظر هایدگر، دانش مدرن با بازنمایی مجدد جهان در قالب مفاهیم ریاضی، امکان تولید ابژه‌های فاقد فردیت و شیء‌گونگی حقیقی را فراهم می‌نماید. پس به جای توصیف تکنولوژی به عنوان «علم کاربردی»، دقیق‌تر آن است که علم به عنوان «تکنولوژی نظری» توصیف شود (میچم، ۱۳۹۲: ۶۶).

سلطه تکنولوژی بر علم جدید، به‌ویژه فیزیک مدرن، بنیانی کاملاً سوپژکتیویست و مبتنی بر تفکر محاسبه‌گر یا همان تسلط لوگوس‌باوری بر نظام علم و در اصل به نظام طبیعت است. سلطه لوگوس‌محورانه تکنولوژی بر فیزیک و متعاقب آن، طبیعت، بر بنیاد ریاضیات است و اصول موضوعه خویش را از آن اخذ می‌کند؛ یعنی با خصلت از پیش تعیین شده ریاضی، طبیعت را وادار به کرنش در برابر دستاوردهای علمی و به‌واقع، خواسته‌های تکنولوژی می‌نماید.

پیش‌گویی هرمس درباره تباه گردیدن فلسفه، بیانی اسطوره‌ای است که با نقد بنیادین هایدگر بر تاریخ فلسفه به عنوان پایان فلسفه و کمال متافیزیک، شباهت‌هایی دارد. به عبارت بهتر، زبان اسطوره، پیش‌گویی و زبان تفکر، نقد می‌کند.

## نوس و لوگوس، عقل و کلام

هرمس در مورد دو ساحت آگاهی، یعنی «نوس» و «لوگوس»، و وحدت میان آنها سخنانی قابل توجه دارد. نام هرمس، برگرفته از دو امر سخن گفتن و اندیشیدن است و او آفریننده این دو امر معرفی شده است، یعنی همان که به عنوان نوس و لوگوس، شناخته می‌شوند.

هرمس در یک مکاشفه رازورانه مبتنی بر تأمل و مراقبه، شاهد خلقت جهان است و نوری را می‌بیند که همان عقل اعلی است، و با او سخن می‌گوید و این که حیات، وحدت عقل (Nous؛ فکر) و کلمه (Logos)

است. سپس این نور از هرمس می‌خواهد که حکمت تمام آنچه را در خلقت جهان دیده و دریافته است، برای کسانی که سزاوار هدیه معرفت باشند، بر الواحی مقدس حک کند و خودش (هرمس) راهنمای روحانی بشر گردد تا از طریق او، خداوند نوع بشر را نجات دهد (فرک و گندی، ۱۳۸۴: ۵۹، ۶۳ و ۶۵).

در تعالیم هرمس که از زبان مصری به یونانی ترجمه شده، واژه «نوس» بارها آمده است و چنانکه در مطالب فوق از نظر گذشت، این واژه در متون هرمسی از اهمیت زیادی برخوردار است. این واژه اما به نظر با اندیشه‌های مصر باستان و حکمت این سرزمین که منسوب به هرمس است، معنایی نسبتاً مشابه دارد. واژگان یونانی *nous* به معنی ذهن، فکر کردن و دریافت و *noein* به معنای دریافت کردن، مشاهده کردن، شناختن و فهمیدن، می‌تواند واجد معنایی مشابه با *nu* (nw) مصری به معنی دیدن، نگریستن و دریافتن باشد. این واژه در زبان مصری اسم اشاره یا صفت و ضمیر اشاره‌ای برای طرز عمل با چشمان، یعنی تماشا کردن، مراقبت کردن، راهنمایی کردن، مواظب بودن و شبانی کردن بوده است (Dungen, 2019: 68).

در میان هستندگان، تنها به انسان، عقل و کلام یا به عبارت بهتر، نوس و لوگوس، هر دو با هم عطا گشته است، یعنی دو ساحت آگاهی؛ ضمن اینکه وجود عقل در انسان، متضمن کلام نیز هست. عقل و کلام، بزرگ‌ترین مواهب الهی‌اند که فقط به آدمی ارزانی شده‌اند؛ اگر خردمندانه به کار روند، هادی وی خواهند بود و او را به همنشینی با خدایان رسانده، مانند آنان جاودان خواهد ساخت. دیگر مخلوقات فقط صدا دارند نه کلام. کلام، وجه مشترک همه آدمیان است. همان‌گونه که انسان یکتاست، کلام هم یکتاست که از زبانی به زبان دیگر در می‌آید، اما معنا همان می‌ماند، چراکه کلام، تصویری از عقل و عقل، تصویری از خداست (فرک و گندی، ۱۳۸۴: ۱۹۰-۱۸۸). هایدگر نیز معتقد است انسان زبان را ابداع نکرده بلکه زبان از هستی می‌آید و به انسان اعطا گشته است.

از نظر هایدگر، اگر انسان قوه نطق را به‌طور نهفته در ذات خود نمی‌داشت، هستی به‌روی او گشوده نمی‌بود. انسان، بدون زبان به هیچ نحوی قابل تصور نیست. او معتقد است این گمان که انسان زبان را اختراع کرده، توهمی بیش نیست. انسان زبان را اختراع نکرده، چنانکه آگاهی، زمان یا خود هستی را اختراع نکرده است؛ هستی است که در زبان خانه می‌کند و در خانه‌اش انتظار انسان را می‌کشد (پالمر، ۱۳۸۷: ۱۷۰). از نظر هایدگر زبان، خانه هستی است و انسان مقیم این خانه. آدمیانی که در واژگان اندیشه و کلمات را ابداع می‌کنند، حافظان این اقامت‌اند. آنان به‌عنوان نگاهبان این خانه، با سخن گفتن، انکشاف هستی را به تحقق رسانده و آن را در زبان، تداوم بخشیده و حفظ می‌نمایند. حقیقت انسان نقشی است از هستی که به حکم هستی و در متن هستی، افکنده شده تا با اگزستانس خویش، نگاهبان حقیقت هستی شود. هستی در زبان تجلی می‌یابد و هستی و زبان در تفکر است که به هم می‌آمیزند (پروتی، ۱۳۷۹: ۱۰۶-۱۰۵).

در تعالیم هرمس، تصویر خدا در عقل و تصویر عقل، در کلام است؛ می‌توان گفت عقل همان تصویر خدا در کلام است. به بیان اسطوره‌ای، بسان خانه‌کردن هستی در زبان و انکشاف هستی در اندیشه و زبان

است که هایدگر در آثار خود بارها از آن سخن گفته است. در اصل وحدت تفکر و وجود به بیانی تجلی هستی در زبان و تفکر است. به نظر هایدگر، میان نام، تصور و شیء، یک وحدت حقیقی و پیشینی وجود دارد. نامیدن یک شیء، معنا کردن آن است و معنا کردن، تجربه آن شیء به عنوان چیزی است که هست. نام، جدای از شیء نیست، شیء نیز جدای از نام نیست و تصور هم جدا از شیء نیست. حضور اشیاء یعنی رخداد یک «دیدن، گفتن و اندیشیدن». اگر یکی از آنها مطلق و مستقل از دو مورد دیگر در نظر گرفته شود، رویداد اصلی حقیقت، گشودگی یا همان «رویداد هستی» به ورطه فراموشی، سپرده خواهد شد (تونلی و دیگران، ۱۳۹۴: ۶۷-۶۶). امری مشترک میان دیدن، شنیدن و اندیشیدن، یعنی تفکر و کلام با هستی، وجود دارد که نادیده گرفته شدن آن، باعث به فراموشی سپردن مفهوم نوس از یک سو، و به ورطه مغفول واقع گشتن رویداد هستی، از سوی دیگر، شده و هر دو نتیجه سوبرکتیویسم متافیزیکی تاریخ فلسفه غرب است.

تعالیم هرمس با زبان اسطوره، گویای حقیقتی مهم است: رابطه میان تفکر و وجود. به بیان اسطوره‌ای، کلام، تصویر عقل و عقل، تصویر خداوند است، رابطه میان زبان (نام و شنیدن)، تفکر (تصور و اندیشیدن) و هستی (خدا) را یادآوری می‌کند. این سخنان به نحوی یادآور همان جمله معروف پارمنیدس است که هایدگر نیز به آن توجه خاصی داشته و در بیان رابطه میان هستی با لوگوس و نوس به آن پرداخته است؛ جمله معروفی که می‌گوید: «لازم است هم گفتن و هم اندیشیدن که هستند» (هایدگر، ۱۳۹۲: ۳۵۰). نوس به عنوان تفکر و به تلقی تعالیم هرمسی، تفکر به عنوان یک امر نامرئی، با هستی در ذات خویش که آن نیز امری نامرئی است، وحدت دارد. پس هستی در هر جا هست، نوس هم در آنجا هست. هستی در همه چیز هست و به اصطلاح می‌هستند. پس نوس هم به همه چیز می‌اندیشد. بنابراین، هستی و اندیشه با یکدیگر در وحدت‌اند. کلام پارمنیدس، مبنی بر اینکه اندیشه، همان هستی است، یک وحدت را می‌رساند. بدون فهمیدن و شناختن هستندگان در مقام هستندگان، گویی آنان حاضر نیستند و آنجا که هستندگان نیستند، شناختن قابل فرض نیست؛ یعنی جایی که هستی امکان آشکار شدن ندارد، هستند خویش را به شناخت نمی‌گشاید. هستند فقط آنجاست که شناختن، هست و شناخت، تنها آنجاست که هستند هست. این سخن بر امر سومی نیز دلالت دارد که حافظ ارتباط آن دو دیگر است، یعنی حقیقت (آلتیا). مطابق با نظر هایدگر، از دیربگام، شناخت یا همان فهمیدن و دریافتن هستی هستندگان، به «نوس» نسبت داده شده است (همو، ۱۳۹۳: ۳۴۵-۳۴۴).

### مراتب نوس و اهمیت اندیشه و تأمل در شناخت حقیقت

در تعالیم هرمس، سه درجه از نوس معرفی شده است. این امر مبین رابطه الهی و کیهانی با انسان و بیانگر جایگاه قدسی و آسمانی انسان در اندیشه‌های اساطیری است. پس، نوس میان خدا، کیهان و انسان امری مشترک است. سه درجه نوس عبارت‌اند از: نوس الهی، نوس کیهانی و نوس انسانی. تمامی آدمیان،

نوس صرفاً انسانی را در خود دارند و بعضی از ایشان، نوس کیهانی را نیز در خویش دارند، ولی تعداد قلیلی از آنان از نوس الهی برخوردارند. نوس الهی توانایی‌ای است که در میان انسان‌ها به برگزیدگان تعلق می‌گیرد و به این خاطر، الهی است، چون از جانب خداوند اعطا می‌شود (Scott, 1926: 209).

در تعالیم هرمس، تفکر متأملانه یا همان نوس، در اصل از قدرت تفکر سخن می‌گوید. فکر فکر یا تأمل بر تفکر یا به‌نحوی که در فرهنگ غنی عرفانی از آن به «ذکر و فکر» تعبیر شده. در واقع تأمل بر قدرت تفکر است.

حقیقت یا Alethia (نامستوری) مبین هستی است. از طرفی، با توجه به ریشه آن (Lethe یا فراموشی)، بدر آمدن از فراموشی و مدهوشی نیز هست. بنابراین، مفهوم حقیقت حاوی هر دو امر هستی و آگاهی است. دو امر هستی و «نوس»، حکایت از یک چیز دارند و این تعبیر اسطوره‌ای، گویای وحدت تفکر و وجود است.

خداوند خود از نظر پنهان، و با این حال، آشکارترین است. او نیازی به آشکار شدن ندارد. خدا از راه آگاهی انسان همه چیز را بر او آشکار می‌نماید و از این راه، او خویش را از طریق همه چیزها و در همه چیزهای دیگر، آشکار می‌نماید؛ خاصه بر کسانی که خود می‌خواهد خویش را بر آنان آشکار سازد (Idem, 1924: 159). در تعالیم هرمس آمده است که غرق در تأمل شوید، زیرا نامرئی را تنها می‌توان با افکاری که خود نامرئی هستند، دید. اگر توانایی دیدن افکار را ندارید، چگونه توقع دارید خداوند را ببینید؟ با این حال، با خرد خویش نظاره‌گر باشید، او بر شما آشکار خواهد شد و خویش را بی‌درنگ در سراسر هستی، متجلی می‌گرداند. چیزی دیدنی‌تر از او نیست که همه چیز را چنان آفریده تا از طریق‌شان بتوان وی را نگریست (فرک و گندی، ۱۳۸۴: ۸۴-۸۳).

خداوند حاکم بر ابدیت، نخستین، کیهان، دومین و انسان، سومین است. خداوند دو تصویر دارد؛ یکی کیهان و دیگری انسان، و انسان هم بر خویش واقف است و هم بر کیهان (Scott, 1924: 305).

منظور از برگزیدگان کسانی هستند که لایق درجات اعلی نوس‌اند. به نظر هایدگر، انسان برگزیده، انسانی است که «نگاهبان» است. کسی که شاعر و متفکر است. هایدگر متفکران و شاعران را پاس‌دارندگان اساس کلمه در زبان معرفی می‌کند. او به تفکر فرا می‌خواند، چون زبان در مقام ناب خود، تفکر است؛ تفکری که عین شعر است، شعری که بشر را بشر می‌کند، بشری که مخاطب حقیقت است، حقیقتی که از جانب مبدأ هستی فرا می‌رسد. میان هستی و انسان، نسبتی برقرار است که به‌شکل زبان ظهور می‌کند و این زبان، دو جلوه دارد؛ یکی شعر و دیگری تفکر. این هر دو درحقیقت یک فروغ‌اند (هایدگر، ۱۳۸۶: ۱۰ و ۱۹).

تفکری که هایدگر از آن سخن می‌گوید، تفکر حساب‌گرانه (لوگوس‌محور) نیست، بلکه تفکر متأملانه (نوس‌محور) است؛ تفکری که عموم انسان‌ها آن را فراموش کرده‌اند، بجز شعرا و متفکران، که همانا نگاهبانانند و بر اساس تعالیم هرمس، برگزیدگان.

### منزلت انسان، نگاهبانی و مراقبت از ساحت‌های چهارگانه (Fourfold)

در تعالیم هرمس، انسان‌ها به‌عنوان مراقب دیگر موجودات، و زندگی او دوره خدمت به‌عنوان حافظان این جهان معرفی شده است. بشر قرار است با دانش و هنر خود، در تکمیل این جهان و نیز تکمیل خود انسان، نقش داشته باشد. ارسطو از امری سخن می‌گوید به‌نام «اصل تکمیل»، که فن، یعنی هنر و صنعت، در کنار تعلیم، رخنه‌هایی را می‌پوشانند که طبیعت آنها را پرناکرده رها ساخته است (ریتر و همکاران، ۱۳۸۹: ۸۶). خدایان، انسان‌های جاوید و انسان‌ها، خدایان فانی‌اند (Scott, 1924: 225). آدمی یک اعجاز است؛ موجودی مرکب از الوهیت و میرایی، فراتر از هر موجود فانی، او صاحب شرف و حرمت و حائز صفات خدایان است (فرک و گندی، ۱۳۸۴: ۱۳۵-۱۳۴). این وظیفه انسان است که کار خداوند را کامل کند. آدمی خلق گشت تا از روی هیبت و حیرت، جهان را نظاره کند و عزم نماید تا به معرفت خدای خویش نائل آید (همان: ۱۴۱). زمین به‌وسیله معرفت انسان و با استفاده از دانش و هنر محفوظ می‌ماند، زیرا اراده خداوند بر آن بوده که کیهان کامل نباشد تا اینکه بشر نقش خود را در این مهم ایفا نماید (همان: ۱۲۶).

میان روح خدایان، روح انسان‌ها و روح مخلوقات، مشارکت و همدلی وجود دارد. انسان‌ها از مخلوقات، و خداوند از همه جمیع آنان، مراقبت می‌نماید. خداوند، مشرف بر همه است؛ پس کیهان مطیع و تحت فرمان خداوند است و انسان تحت فرمان و مطیع کیهان. نیروهای ایزدی، انواری هستند که توسط خداوند ساطع می‌گردند. نیروهایی که پرتو آنها موجب زایش و رشد موجودات است، توسط کیهان تابانیده می‌شود و هنرها و مصنوعات دستی، پرتوهایی‌اند که توسط انسان انتشار می‌یابند. آنچه در عالم پایین هست، مطابق است با آنچه در عالم بالا است و آنچه در بالاست، مطابق است با آنچه در پایین است (Dungen, 2010: 34 & 35).

خداوند انسان را از روی تصویر خویش آفریده است. انسان دو گونه روح دارد؛ یکی از آنها از مبدأ نخستین می‌آید و از قدرت خالق بهره‌مند است، روح دیگر توسط فرگشت اجسام سماوی در آدمی قرار گرفت، و سپس، آن روح که قادر است خداوند را ملاقات کند، به روح اخیر درآمد (Scott, 1924: 537 & 539). از نظر هایدگر نیز تفکر متأملانه یا شاعرانه، در مورد برگزیدگان یا کسانی است که به نگاهبانی از محتوای جهان یا همان هستی، یعنی ساحت‌های چهارگانه، ایزدیان، آسمان و زمین می‌پردازند و چون آدمیان (میرایان)، به‌عنوان شبان هستی، نیز در این جمع حضور دارند، امر نگاهبانی مشمول حال خودشان نیز می‌گردد. میرندگان، همانا انسان‌هایند و با جهان یا هستی، رابطه‌ای خطیر دارند. اگر خدایان در اندیشه اسطوره‌ای، همان هستی تعبیر شود، بدین ترتیب، وحدت میان هستی و انسان، مفهوم پیدا می‌کند. در اصل، «روی زمین بودن» یعنی «زیر آسمان بودن»، و هر دوی این عبارات به‌معنای «در پناه خدایان بودن» است و متضمن «تعلق آدمیان به یکدیگر». به اعتبار وحدتی ازلی، این چهارگانه به یکدیگر تعلق دارند و امری واحد را تشکیل می‌دهند، زمین و آسمان، خدایان و فانیان. انسان، هنگامی که در مورد یکی از آنها سخن

می‌گوید، در عین حال، به سه وجه دیگر هم اندیشه می‌کند، ولی درباره وحدت ساده‌ای که در میان هر چهار وجه وجود دارد، تأمل نمی‌نماید (Heidegger, 1971: 147).

هایدگر معتقد بود شاعر و متفکر، نگاهبان‌اند، چون واجد اندیشه متأملانه هستند و از آن طریق که بر حقیقت و هستی گشوده‌اند، آن را بر مرکب کلام نشانده، به عرصه می‌آورند. بدین نحو، آنان تصویر حقیقت را بر «نوس» و تصویر «نوس» را بسان هستی، بر «لوگوس» می‌نشانند و حقیقت بر زبان جاری می‌گردد. پوئیس یا همان شاعری و تغزل، نزد یونانیان باستان عبارت بود از پدید آوردن، یعنی چیزی در راستای حضور در انکشاف است در گشودگی که بشر آن را در پیش روی و گرد خویش دارد. یعنی آوردن آن چیزی را که «هست» و در امر آورده شده چونان آن هستنده‌ای که هست، به طلعت می‌آید. متفکر نیز به آنچه که هست می‌اندیشد. متفکر در قرب خود هستی واقع است. در این قرب است که هستی، خود را به بشر عطا می‌کند و هستنده نزد متفکر، هستنده‌تر می‌شود. در نهایت، هایدگر متفکر و شاعر را در نسبت با هم، این‌گونه توصیف می‌کند: متفکران، متکلمان تفکرپردازند و شاعران، متفکران متکلم (هایدگر، ۱۳۸۶: ۴۱، ۴۴ و ۹۸).

هر دو پدیده شاعری و تفکر، با امر آفریدن و خلق کردن، پیوندی استوار دارند. شعر یا سرایش یا به عبارت دیگر، آفرینش ادبی- نوعی خلق و به‌ظهور رساندن یا زبان‌آمد هستی است و فلسفه، آفرینش یا ظهور هستی در قالب اندیشه است. هنر به دلیل ویژگی آفرینندگی، که مهم‌ترین خصلت جهان است، نقشی با اهمیت دارد و در ارتباط با نوع خاصی از تفکر، یعنی تفکر متأملانه یا همان «نوس»، یعنی یادآوری هستی، ذکر و ساختن به‌منظور پاسداشت است. در میان هنرها، شعر که به یونانی پوئیس (Poiesis) گفته می‌شد، با پوئیکوس یا خلق کردن و خلاقیت، هم‌ریشه است. به عبارت بهتر، ادبیات تخیلی به فلسفه بسیار نزدیک است، تاجایی که آثار متفکران اولیه یونان، موسوم به پیشاسقراطی، عمدتاً به صورت شعر بوده است. «نزد افلاطون، پوئیس به‌عنوان نامی برای شعر، همانند هر فن پدیدآورنده دیگری، علتی است که به‌واسطه آن چیزی از نیستی به هستی قدم بگذارد» (ریتر و همکاران، ۱۳۸۹: ۹۰).

متفکر سخن از هستی می‌گوید و شاعر قدس را می‌نامد. شاعر قریب و قرین امر قدسی است و به ندای قدسی لبیک می‌گوید؛ درست همان‌گونه که متفکر، قرب به هستی دارد و خطاب به هستی پاسخ می‌دهد. شعر، افتتاح نامیدن هستی و حقایق چیزهاست. شاعر با نامیدن امر قدسی، نسبتی خاص با وجود برقرار می‌نماید. بدین ترتیب، باید چنین گفت که شاعر و متفکر، میرندگانی خاص و ممتازند (پروتی، ۱۳۷۳: ۱۳۳-۱۳۱).

زمین همان منشأ آب و خاک، رشد، باروری و نعم و منشأ حیات گیاهان و جانوران است. آسمان همان مسیر خورشید و ماه و تالو ستارگان است؛ محل تغییر فصول، و روز و شب. خدایان همان پیام‌آوران الوهیت و ربانیت هستند. خداوند از طریق امر قدسی حضور خویش را متجلی می‌سازد یا در مستوری

محو می‌نماید. فانیان همان انسان‌ها هستند. تنها انسان‌ها هستند که میرایند، البته تا هنگامی که روی زمین، زیر آسمان و در حضور خدایان باشند (Heidegger, 1971: 147 & 148).

در تعالیم هرمسی، انسان به‌عنوان یک اعجاز، ترکیبی از الوهیت و میرایی است و مرگ پایان زندگی نیست. ترس آدمیان از مردن به‌دلیل غفلت آنان از حقیقت مرگ است. تولد، شروع زندگی نیست، بلکه صرفاً شروع یک هشیاری فردی است و مرگ تنها پایانی بر آن هوشیاری است. ولی اغلب آدمیان از مرگ می‌هراسند و از حقیقت آن غافل‌اند. در اصل، دوره خدمت ما به‌عنوان حافظان این جهان، آن‌هنگام که از آن‌ها می‌گردیم، پایان می‌پذیرد (فرک و گندی، ۱۳۸۴: ۱۶۸). سرشت آدمی که پیوند فانی و باقی است، برای برآوردن نیازهای هر دو سرچشمه خویش، می‌بایست به این امور مهم بپردازد: نخست خدمت به خداوند، سپس تکریم موجودات آسمانی، بعد از آن، اداره و اعانت موجودات روی زمین و بالاخره، خدمت به هم‌نوعان تا باعث همبستگی میان اقوام بشری گردد (همان: ۱۲۰).

ویژگی اسطوره‌شناختی انسان به‌عنوان «خدای فانی»، در برابر خدایان به‌عنوان «انسان‌های جاوید»، در آثار هرمس با میرندگی انسان (دازاین) به‌عنوان یک ویژگی هستی‌شناسانه منحصر به فرد نسبت به دیگر موجودات، نزد هایدگر، گویای رابطه وثیق و عمیق انسان با آفرینش و هستی توسط میرایی او در هر کدام از این اندیشه‌هاست. هایدگر از مرگ‌آگاهی و اضطراب ناشی از آن سخن گفته و این‌که تنها انسان میرنده است، نه دیگر جانداران، و اوست که درباره مرگ می‌اندیشید؛ چنانکه سقراط نیز می‌گفت: فلسفه، ممارست برای مرگ است. در عین حال، وظایفی که در تعالیم هرمس برای انسان، به‌عنوان حافظان جهان برشمرده شده، با آنچه هایدگر به‌عنوان نگاهبانی از ساحات چهارگانه عنوان کرده، شباهت دارد.

در اندیشه هایدگر، فانیان با سکنی‌گزیدن، در امر چهارگانه حضور دارند. فانیان با سکنی‌گزیدن است که زمین را نجات می‌دهند. فانیان سکنی می‌گزینند که آسمان را چون آسمان، پذیرا باشند و در انتظار خدایان، همچون خدایان هستند که ارمغانی غیرمنتظره برایشان بیاورند. فانیان با این آغاز که ماهیت خویش را به‌سوی مرگی خوب هدایت نمایند، سکونت می‌کنند. بدین ترتیب، فانیان سکنی‌گزیدن را همچون نگاهبانی و صیانت امر چهارگانه به‌منزله امر چهارگانه تحقق می‌بخشند (Heidegger, 1971: 148 & 149). دیدگاه هایدگر درباره مرگ و میرندگی انسان، «به‌سوی مرگ هستن» است. بدین ترتیب، مرگ آن وجه از وجود انسان است که دازاین از هنگامی که در جهان هست، باید پذیرای آن باشد. هر آدمی پیشاپیش از بدو تولد، به‌اندازه کافی برای مردن سال‌خورده است (ویس، ۱۳۹۷: ۲۸۰-۲۷۹).

بر مبنای آموزه‌های هرمس، کلام همانند خود انسان، یکتاست و هر دو، تصویری از خداوند هستند. از آن جایی که زبان یا سخن، مهم‌ترین نحوه ارتباط خدایان با انسان است، هایدگر در آثار خود، شاعران را مخاطبان سخن خدایان و پیام‌آوران آنان می‌دانست، اما نه خدای تئولوژیک و متافیزیک. شاعران و متفکران، از طریق زبان با خدایان در رابطه‌اند و به‌عنوان نگاهبانان ساحات چهارگانه، سکنی می‌گزینند. از نظر هایدگر،

در تفکر تئولوژیک نیز با توجه به نحوه تفکر مبتنی بر بازنمایی امور، حتی خداوند هم مقام قدسی خویش را از دست داده و به یک علت فاعلی تبدیل شده و به موجودات تقلیل می‌یابد و به خدای فلسفه تبدیل می‌شود؛ یعنی به خدای کسانی که امر مستور و نامستور را با توسل به علیت صنع، تعریف می‌نمایند (Heidegger, 1993: 331). او به‌صراحت در مورد خدای متافیزیک می‌گوید: در برابر آن نه می‌شود عبادت کرد، نه قربانی؛ در مقابل خدای متافیزیکی فلسفه که خود علت خویش (Causa sui) است، نه از روی هیبت می‌توان به خاک افتاد و نه در پیشگاهش می‌شود نغمه‌سرایی و پایکوبی نمود (پروتی، ۱۳۷۹: ۹۲).

هرمس در پیش‌گویی‌های خویش، از عزیمت خدایان سخن گفته است. در اصل، انسان‌ها هستند که با رویکرد نادرست خویش در مورد روابط حاضر در دنیا، به خدایان پشت کرده‌اند. غفلت از «نوس» و به‌تبع آن، فراموشی هستی، آدمیان را از وظیفه نگاهبانی جهان که یکی از ساحاتش خدایان هستند، باز داشته است. منموزین (Mnemosyn) الهه یاد، مادر موزها یا الهه‌های هنر و شعرسرایی است. یاد، همان الهه‌ای که در اصل سرچشمه سرایش شعر است و شعر، به‌نوعی تفکری است که به‌منزله یادآوری و ذکر می‌باشد. طرد و تبعید او چیزی نیست، مگر فراموشی و نسیان؛ فراموشی هستی (هایدگر، ۱۳۹۲: ۸۷، ۸۸ و ۱۱۹).

#### نتیجه

در آموزه‌های حکمی هرمس، پیش‌گویی شده است که فلسفه، به‌عنوان دانشی در راستای کشف حقیقت، به بیراهه رفته و در پیچیدگی‌های ریاضیات سردرگم خواهد گشت. هایدگر نیز پایان فلسفه را کمال متافیزیک و منتج به جدایی علوم تجربی مبتنی بر ریاضیات، از آن و درنهایت، سوق به‌سوی سایبرنتیک میداند که نهایت سوپژکتیویسم است.

در تعالیم هرمس، انسان تصویر یا آینه کیهان یا همان هستی است. انسان‌ها خدایان فانی و خدایان، انسان‌های جاویدند. به زبان اسطوره، انسان با کیهان وحدت دارد. انسان در تعالیم هرمس و با توجه به فرهنگ اسطوره‌ای، صاحب ویژگی‌های خدایان است و بدین لحاظ، واجد صفات الهی و دارای ارج و قرب است و وظیفه او نیز الهی است؛ یعنی حافظ جهان و مخلوقات است. از نگاه هایدگر، دازاین با هستی، نسبت به ویژگی‌های خویش، در وحدت است، ولی با آن برابر نیست. بنابراین، انسان با این توصیفات در نسبت با کیهان یا جهان، در قرب هستی مقام دارد و نگاهبان چهارگانه زمین، آسمان، خدایان و میرندگان است.

در تعالیم هرمس، کلام، تصویری از عقل و عقل، تصویری از خداوند است که بیان اسطوره‌ای وحدت میان آنهاست. در افکار هایدگر نیز زبان، آگاهی و هستی، دارای وحدت پیشینی هستند. برگزیدگان در تعالیم هرمس، علاوه بر نوس انسانی، واجد نوس کیهانی و الهی نیز هستند. به‌تعبیر هایدگر، میرندگان خاص، یعنی شعرا و متفکران، رابط میان این جهان و جهان مینوی‌اند و به‌نوعی پیام‌آوران هستی.

تعالیم هرمس حامل وحدت تفکر و هستی است. این کلام اسطوره‌ای حامل این پیام مهم است که



شناخت و معرفت انسانی در یکسو، و جهان هستی در سویی دیگر، قرار ندارد و ثنویت سوپژه‌ایزده ناشی از تفکر متافیزیکی تاریخ فلسفه غرب، فاقد اصالت هستی‌شناختی و حتی معرفت‌شناختی در بنیان‌های تفکر بشری است. هایدگر نیز به وحدت میان اندیشه و هستی اشاره می‌کند. حاصل تفکر «نوس‌باورانه» به‌جای «لوگوس‌باورانه»، یا همان نگرش ثنوی، بر بنیانی وحدت‌بخش میان آگاهی و اندیشه با وجود، استوار می‌گردد.

## منابع

- افلاطون (۱۳۸۰) مجموعه آثار، ترجمه محمدحسن لطفی، تهران: خوارزمی.
- امیری، رضا (۱۳۹۱) هرمس و حکمت هرمسی، قم: دانشگاه مفید.
- بریه، امیل (۱۳۷۴) تاریخ فلسفه، دوره یونانی، ترجمه علیمراد داوودی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- پالمر، ریچارد (۱۳۸۷) علم هرمنوتیک، ترجمه محمدسعید حنایی کاشانی، تهران: هرمس.
- پروتی، جیمز (۱۳۷۹) پرسش از خدا در تفکر مارتین هایدگر، ترجمه محمدرضا جوزی، تهران: ساقی.
- تونلی، جورجیو و دیگران (۱۳۹۴) جستارهایی در عقلانیت، ترجمه سیداحمد موسوی خوئینی، تهران: ترجمان علوم انسانی.
- ریتر، یوآخیم؛ گروندر، کارلفرید؛ گابریل، گتفرید (۱۳۸۹) فرهنگ‌نامه تاریخی مفاهیم فلسفه، ترجمه محمدرضا حسینی بهشتی و دیگران، جلد اول: فلسفه هنر، تهران: موسسه حکمت و فلسفه ایران.
- (۱۳۹۱) فرهنگ‌نامه تاریخی مفاهیم فلسفه، جلد اول: گزیده‌ای از مفاهیم در مابعدالطبیعه، ترجمه زهرا بهفر، پرستو خانبانی و ماریا ناصر، تهران: سمت.
- صلیبا، جمیل (۱۳۹۳) فرهنگ فلسفی، ترجمه منوچهر صانعی دره‌بیدی، تهران: حکمت.
- فرک، تیموتی؛ گندی، پیتر (۱۳۸۴) هرمتیکا، گزیده‌هایی از متون هرمسی، حکمت مفقوده فرعونان، ترجمه فریدالدین رادمهر، تهران: نشر مرکز.
- میچم، کارل (۱۳۹۲) فلسفه تکنولوژی چیست؟، ترجمه پریسا موسوی، یاسر خوشنویس و مصطفی تقوی، تهران: سروش.
- هایدگر، مارتین (۱۳۸۶) تفکر و شاعری، نیچه و هولدرلین، ترجمه منوچهر اسدی، اصفهان: پرسش.
- (۱۳۹۲) چه باشد آنچه خوانندش تفکر؟، ترجمه سیاوش جمادی، تهران: ققنوس.
- (۱۳۹۳) نیچه، ترجمه ایرج قانونی، جلد دوم، تهران: آگه.
- ویس، ژان ماری (۱۳۹۷) واژه‌نامه هایدگر، ترجمه شروین اولیایی، تهران: ققنوس.
- Dreyfus, H. L. & Wrathall, M. A. (2005) *A Companion to Heidegger*, Oxford: Blackwell.
- Dungen, Wim van den (2010) *The Ten Keys, Ancient Egyptian Roots of the Principia Hermetica*; Sofiatopia.Org.
- , (2019) *Book of Lemmas, Fundamental of Epistemology*, Belgium: Taurus Press.
- Freke, Timothy & Gandy, Peter (1997) *The Hermetica: The Lost Wisdom of the Pharaohs*, London: Judy Piatkus.

- Heidegger, M. (1971) *Poetry, Language, Thought*, trans. by Albert Hofstadter, New York: Harper & Row.
- , (1993) *Basic Writing from Being and Time (1927) to the Task of Thinking (1964)*, ed. by David Farrell Krell, San Francisco: Harpercolins Publishers.
- Liddell, H. G. & Scott, R. (1883) *Greek English Lexicon*, New York: Harper and Brothers.
- Liddell, H. G.; Scott, R.; Jones, H. S. & Mckekzie, R. (1940) *A Greek and English Lexicon*, a simplified edition by Didie Fontaine, Oxford: Clarendon Press.
- Scott, Walter (1924) *Hermetica, The Ancient Greek and Latin Writing which Contain Religious or Philosophic Teaching Ascribed to Hermes, Trismegistus*, vol. 1, Oxford: Clarendon Press.
- , (1926) *Hermetica, The Ancient Greek and Latin Writing which Contain Religious or Philosophic Teaching Ascribed to Hermes, Trismegistus*, vol. 3, Oxford: Clarendon Press.